



بررسی جلوه های ناتورالیسم در داستان های کوتاه دولت آبادی و درویشیان

روناک صمدی^۱

دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی و دبیر آموزش و پرورش (نویسنده مسئول)

خلیل بیگزاده^۲

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه رازی کرمانشاه

رقیه صدرائی^۳

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران

تاریخ دریافت: ۹۷/۲/۱۸ تاریخ پذیرش: ۹۷/۵/۹

چکیده

مکتب ادبی ناتورالیسم از بطن رئالیسم پدید آمده که طبیعت را عنصر
اثرگذار بر ساختار زندگی دانسته و هدف آن بیان واقعیت‌های دردناک

۱. mohktar۳۳۴۳۳@gmail.com

۲. kbaygzade@yahoo.com

۳. r-sadraie@srbiau.ac.ir

جامعه است. سبک نویسندگی محمود دولت آبادی و علی اشرف درویشیان رئالیسم است و از نویسندگان صاحب سبک در میان داستان نویسان نسل سوم ادبیات داستانی ایران هستند. داستان های کوتاه این نویسندگان علی رغم تفاوت های سبک نویسندگی، در بُعد اندیشه شباهت هایی دارند که اندیشه های ناتورالیستی دو نویسنده در داستان های کوتاه شان یکی از این شباهت هاست، چنان که درون مایه های ناتورالیستی فراوانی در داستان های کوتاه دولتی آبادی (ته شب، ادبار، مرد، از خم چمبر، گواره بان، عقیل عقیل، آوسنه باباسبحان، باشبیرو، سایه های خسته) و درویشیان (فصل نان، از این ولایت، همراه آهنگ های بابام، آبشوران) که عموماً مربوط به فضای ایران دوره پهلوی دوم هستند، دیده می شود. این نویسندگان زشتی های جامعه ایران دهه چهل را آشکارا در شرایط خاصی از اوضاع سیاسی و اجتماعی عصر پهلوی به تصویر کشیده اند. بنابر این، پژوهش پیش روی با هدف تبیین جلوه های ناتورالیستی در آثار دولتی آبادی و درویشیان با رویکردی توصیفی-تحلیلی انجام شده که دستاورد آن تحلیل و تبیین جلوه هایی مشترک از ناتورالیسم مانند: فقر و بیکاری، خشونت علیه زنان، جهل و خرافه، نبود عشق و زیبایی، کارکرد زبان محاوره، توصیف دقیق و شرح جزئیات، مرگ و فرجام غم انگیز توصیف رنج ها و سختی های زندگی شکست حرمت کلمات و مفاهیم، فضا سازی تیره و آزارنده در داستان های کوتاه این دو نویسنده است.

کلیدواژه ها: داستان کوتاه، ناتورالیسم، محمود دولت آبادی،

علی اشرف درویشیان.

مقدمه

ناتورالیسم (Naturalism) یا طبیعت‌گرایی اصطلاحی است که از فلسفه به ادبیات راه یافته است که بحث از معنای فلسفی آن در این مجال نمی‌گنجد، اما در ادبیات «به معنای توضیح و تشریح اوضاع کلی انسان - شخصیت در داستان - در بستر شرایط زمان و مکان (محیط) بر پایهٔ وراثت است» (ثروت، ۱۳۹۰: ۱۵۰). که نهضت ادبی آن همانند مکتب‌هایی چون سمبولیسم، رمانتیسم، رئالیسم و ... از راه ترجمهٔ متون ادبی غرب وارد ایران شد و در آثار داستان‌نویسان ایرانی نمود یافت و صادق چوبک از پیشگامان این جریان ادبی است که در داستان‌های «خیمه‌شب‌بازی» و «انتری که لوتیش مرده‌بود» خواننده را با مسایل، مناظر و وقایعی روبه‌رو می‌کند که بارها آن‌ها را دیده و می‌شناسد، اما وی آن‌ها را از دیدگاهی تازه بار دیگر به نمایش می‌گذارد و زشتی‌ها و پلیدی‌های عادی شدهٔ آن‌ها رابه رخ می‌کشد و دیوارمنحوس عادات را از پیش خواننده برمی‌دارد (میرصادقی، ۱۳۸۲: ۹۳).

محمود دولت‌آبادی و علی‌اشرف درویشیان از داستان‌نویسان ایرانی نسل سومی هستند که شیوهٔ داستان‌نویسی و موضوع آثار داستانی آن‌ها، به‌ویژه داستان‌های کوتاه قبل از انقلاب، شباهت‌های فراوانی با هم دارند؛ چرا که دولت‌آبادی و درویشیان آثارشان را در فضایی رئالیستی ارائه می‌دهند و تلاش می‌کنند، با لمس واقعیت‌های موجود، نقبی به زندگی محرومین فرودست جامعه بزنند که در این رویکرد، همانند ناتورالیست‌ها انسان را چنان موجودی متعین از وراثت و محیط و فشارهای لحظه‌ای به نمایش می‌گذارند. اغلب داستان‌های دولت‌آبادی و درویشیان از روستاها و محله‌هایی سر برمی‌آورند که مردمی بینوا و تنگدست در آن می‌زیند، چنان که توجه عمیق به زشتی‌ها و پلیدی‌ها، شکستن حرمت کاذب کلمات و مفاهیم، قدرت تصویرپردازی، شخصیت‌های توسری‌خورده و فراموش‌شده، بیان خشن و صریح داستان‌ها و گفت‌وگوهای درخشان و دقیق شخصیت‌ها بخشی از اندیشه‌های ناتورالیستی این دو نویسنده است که در داستان‌های کوتاه آن‌ها آمده است.

دولت‌آبادی به فرهنگ شرق ایران و درویشیان به فرهنگ غرب ایران متعلق هستند، دولت‌آبادی در دوران کودکی محیط روستا را تجربه کرده و درویشیان در محلهٔ آبشوران کرمانشاه که از بافت سنتی برخوردار بوده، رشد کرده است. بر این اساس، بیشتر از

نویسندگان معاصر خود به واگویی و بازتاب حقایق محیط زندگیشان همت گمارده‌اند و دغدغه‌های انسانی خود و واقعیت‌های اجتماعی را در قالب داستان عرضه کرده‌اند، چنان که مانند یک جامعه‌شناس بسترهای فرهنگی و اجتماعی و سیاسی ایران دوره پهلوی را درک کرده و واقعیت‌های دردناک جامعه بحران‌زده این دوره را در داستان‌های کوتاهشان به دور از پنهان‌کاری به تصویر کشیده و روابط ناسالم فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی دوره پهلوی را نشان داده و تلاش کرده‌اند، با بازآفرینی و استفاده از امکانات قالب ادبی داستان در پی پژواک شرایط عینی جامعه و انتقاد از وضع موجود برآیند. بنا بر این، مقایسه آثار کوتاه داستانی این دو نویسنده از زاویه اندیشه‌های ناتورالیستی علاوه بر کشف پیوندهای مشترک آثار داستانی آن‌ها، کمک شایانی به شناخت مضامین فرهنگی، سیاسی و اجتماعی داستان‌های درویشیان و دولت‌آبادی می‌کند. این پژوهش جلوه‌های ناتورالیسم را در داستان‌های کوتاه دولت‌آبادی (ته شب، ادبار، مرد، از خم چمبر، گاوآره‌بان، عقیل عقیل، آوسنه باباسبحان، باشیرو، سایه‌های خسته) و درویشیان (فصل نان، از این ولایت، همراه آهنگ‌های بابام، آبشوران) که عموماً مربوط به فضای ایران دوره پهلوی دوم هستند، با رویکردی توصیفی-تحلیلی بررسی کرده و به دو پرسش که جلوه‌های ناتورالیستی در داستان‌های کوتاه این دو نویسنده کدام است؟ و دیگر رویکرد اندیشه‌های ناتورالیستی این نویسندگان بر کدام وجوه ناتورالیستی بیشتر متمرکز است؟ پاسخی درخور داده‌است.

پژوهش‌هایی پیرامون آثار نویسندگان مورد نظر انجام شده که به اختصار عبارتند از مقاله‌های «ویژگی‌های زبان روایت در سه اثر از محمود دولت‌آبادی» از حسین حسن‌پور آلاشتی (۱۳۸۶) در سبک‌شناسی سه اثر داستانی عقیل عقیل، کلیدر و جای خالی سلوچ دولت‌آبادی؛ «بررسی و تحلیل عناصر بومی، دینی و ملی بزرگترین رمان فارسی» از مصطفی گرجی (۱۳۸۷) که عناصر بومی، باورهای دینی و ملی را در رمان کلیدر بررسی کرده‌است؛ «بررسی محورهای اصلی و شیوه گسترش روایت در کلیدر» از کاووس حسن‌لی و ساناز مجرد (۱۳۸۸) که موضوع عناصر داستانی، نحوه شخصیت‌پردازی و درون‌مایه رمان کلیدر را تحلیل کرده‌است. همچنین ویژگی‌های اقلیمی در داستان‌نویسی کرمانشاه» از قهرمان شیری (۱۳۸۳) در تأثیر اقلیم غرب ایران بر سبک داستان‌نویسان این منطقه مانند منصور یاقوتی، علی‌اشرف درویشیان و علی‌محمد افغانی؛

«سیری در قصه‌های علی‌اشرف درویشیان» از روح الله رحیمی (۱۳۸۶) که نگارنده قصه‌های بومی و محلی کرمانشاه را که علی‌اشرف درویشیان گردآوری نموده، نقد کرده‌است؛ «بررسی عناصر داستانی در رمان سال‌های ابری» از علی‌اکبر عطرفی و طاهره سپهوند (۱۳۸۷) که عناصر و کاراکترهای داستانی این رمان را بررسی کرده‌است، اما پژوهشی مقایسه‌ای در اندیشه‌های ناتورالیستی درویشیان و دولت‌آبادی دیده نشد. بررسی، تحلیل و تبیین جلوه‌های ناتورالیستی در داستان‌های کوتاه محمود دولت‌آبادی از شرق ایران و علی‌اشرف درویشیان از غرب این سرزمین علاوه بر شناخت برخی بن‌مایه‌های مشترک در داستان‌های کوتاه این نویسندگان و نیز جایگاه داستان‌نویسی و دغدغه‌های فکری آنان، سیمای جامعه ایران را در دوره حاکمیت پهلوی دوم نمایش می‌دهد که از منظر توجه به مؤلفه‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و شناخت زمینه‌های پیدایش آن در این دوره، مهم و ضروری است.

بحث اصلی:

انقلاب صنعتی قرن نوزدهم برای مردم عادی و کارگران جامعه اروپایی، مصیبتی بزرگ بود، چنان که «نه تنها ثروت، عادلانه توزیع نشد، بلکه ضایعات آن گریبان همگان را گرفت. بنابر این، شرایط موجود بر روی ادبیات اروپا تأثیر گذاشت و موجب دیدگاه نوینی در این وادی شد که به مکتب ناتورالیسم معروف گشت» (ثروت، ۱۳۹۰: ۱۵۰). و «ناتورالیسم به صورت قیامی علیه پیش‌داوری‌ها و قراردادهای اجتماعی، اقتصادی و مذهبی پا به میدان گذاشت و سانسوری را که جامعه بر بخشی از مظاهر طبیعت و زندگی اعمال کرده بود در هم شکست» (سیدحسینی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۴۰۸) و نویسندگانی چون «استاندال (Stendhal)، بالزاک (Balzac)، تورگینف (Turgenev)، الیوت (Eliot)، دوموپاسان (Dvmvpsan) و ... از چهره‌های شاخص این مکتب هستند» (ثروت: ۱۳۹۰: ۱۵۹) که آثار مهمی را پدید آوردند. از سوی دیگر چنان که آمد، همزمان با تحولات اجتماعی و سیاسی ایران بعد از انقلاب مشروطه و آشنایی روشنفکران و ادیبان ایرانی با آثار غربی، گرایش به این مکتب ادبی در ایران نیز پدیدار شد، چون اصلاحات ناموفق ارضی و تضعیف دهقانان و کشاورزان روستایی و سلطه کامل خاندان پهلوی بر تمامی ارکان اقتصادی و سیاسی و عدم توزیع عادلانه ثروت، شرایط اسفناکی را برای

جامعه ایرانی پدید آورد و نویسندگانی چون صادق چوبک، احمد محمود، محمود دولت آبادی، علی اشرف درویشیان، منصور یاقوتی و ... به تبع مکتب ناتورالیسم اروپایی برای انتقاد از وضع موجود جامعه ایران دوره پهلوی، مشکلاتی چون حاشیه نشینی و زاغه نشینی، فقر و نداری، بیکاری، روسپی گری، مناسبات غلط اقتصادی و اجتماعی را در آثار داستانی خود بازتاب دادند و با برجسته کردن این ناهنجاری ها مانند یک جامعه شناس در پی اصلاح امور برآمدند.

بر این اساس توجه به علم فیزیولوژی، وراثت، گفتن از فجایع و زشتی ها، شکستن حرمت کلمات و مفاهیم، عشق چنان نیازی جسمانی، تصویری کردن پلیدی و بی عدالتی و فقر، باورنداشتن خرافات، نفی آزادی و طرد آن، استفاده از زبان محاوره، شخصیت هایی با انگیزه حیوانی قوی، پایان غم انگیز و ... (شریفیان و رحمانی، ۱۳۹۲: ۱۴۹، ۱۶۸) از مشخصه های آثار ناتورالیستی است. ناتورالیسم و جلوه های آن از بن مایه های مشترک داستان های کوتاه درویشیان و دولت آبادی است و این نویسندگان می کوشند تا تصویری روشن از وضعیت جامعه خویش را با تکیه بر موقعیت های اجتماعی و سرنوشت های متفاوت کاراکترهای داستان هایشان ارائه دهند که در توصیف این واقعیت ها تا حدود زیادی به ناتورالیسم چوبک نزدیک می شوند. این دو نویسنده مانند دیگر نویسندگان ناتورالیست زشتی ها و فلاکت های جامعه را در عمده داستان های کوتاه خود نمایش می دهند و از زیبایی، عشق و محبت سخن نمی گویند، چون در دیدگاه ناتورالیست ها جز زشتی و پستی در انسان نیست و جنبه متعالی روح او نادیده گرفته شده است. این دو نویسنده زخم های طبقه رهاشده فرودست را بازتاب داده و در جستجوی درمان آن هستند، چنان که شخصیت های داستان های کوتاه این دو نویسنده چنان گرفتار فقر، طمع، بیماری، گرسنگی و مشکلات خویش هستند که نمی توانند به ایده آل های معنوی بیندیشند.

فقر و نداری و کارکرد آن

محرومیت از امکانات ابتدایی مالی عریان ترین نمود ناهنجاری اجتماعی در تأمین معاش یک خانواده است که زنجیره ای از هنجارگسیختگی های گوناگون همراه آن است که جدال های فاجعه آمیز خانوادگی، جهل و خرافه، مرگ تدریجی جسم و روح، فقر فرهنگی،

انفعال و انتحار فکری جامعه، سقوط عزت و کرامت انسانی و ... (شیری، ۱۳۸۷: ۵۷) از جمله آن‌هاست. درویشیان در داستان‌هایش، زندگی محرومترین و فقیرترین لایه‌های جامعه ایرانی دوره پهلوی را در یک فضای طبیعی- اجتماعی و در حال کنش و واکنش به صورت بسیار واقعی نشان داده‌است، فقری که درویشیان به تصویر می‌کشد، بسیار غم‌انگیزتر از چیزی است که مخاطب تصور کند، چنان که عواطف بشری را متأثر می‌کند. درویشیان ثروتمندان، خونین روستا و حاکمیت وقت را علت فقر فقیران می‌داند، چنان که نیاز علی قهرمان اصلی داستان کوتاه «ندارد» از مجموعه «از این ولایت» است که نام خانوادگی نیاز علی، ندارد است و همین نام و نام خانوادگی که با پارادکس برجسته شده، حاکی از اوج تضادهای طبقاتی و اجتماعی است که حکومت پهلوی بر جامعه درویشیان تحمیل کرده‌است: «مدادش را با نخ به سوراخ دکمه کتش بسته بود، وقتی که چیزی می‌نوشت، چون نخ کوتاه بود، شکمش را جلو می‌آورد، مثل این که به جای مداد، تن خودش را روی کاغذ می‌کشید. وقتی که مشقش را می‌گرفتم، دست‌هایش می‌لرزید، کاغذهای مشقش را از میان زباله‌دان مدرسه پیدا می‌کرد. مشقش را که خط می‌زد، احساس می‌کردم که روی زندگیش خط می‌کشم. ظهرها به خانه نمی‌رفت، اصلاً بیشتر بچه‌ها به خانه نمی‌رفتند، نان شب‌مانده‌شان را همان جا می‌خوردند، او هم نان ظهرش را در جیب داشت» (درویشیان، ۱۳۷۷: ۹). فقری که درویشیان مطرح می‌کند، بیشتر فقری از نوع غم نان است و به مخاطب تلقین می‌کند که همین فقر نان، مقدمه‌ای برای فقرهای فرهنگی و اجتماعی است: «زن به اتاق آمد سه تا نان ساجی در دستش بود، سفره را پهن کردند و کاسه کبود دوغ را از طاقچه پایین آوردند، بچه‌ها با سر و صدا دور سفره جمع شدند، مرد در حالی که نان داغ را در دهان می‌گرداند تا دهانش نسوزد، نامفهوم گفت: «خیلی خمیره، اصلاً نیخته»، زن که ترید می‌کرد، جواب داد: «بهتر، ته دلمانه می‌گیره، دیرتر گُسنه می‌شیم» (همان: ۲۸).

جدال‌های فاجعه‌آمیز و خشونت‌های خانوادگی از نمودهای فقر مالی است؛ یعنی افراد به علت این که برای رسیدن به اهداف، وسایل لازم را در اختیار ندارند، در شرایط غیر قابل پیش‌بینی قرار می‌گیرند که موجب ایجاد فشار روانی در افراد می‌شود و جلوه بیرونی این فشار روانی، خشم و خشونت است. روان‌شناسان نیز در دلیل روی آوردن افراد به خشونت به کشاننده‌های بیرونی مرتبط با آن بیش از کشاننده‌های درونی توجه دارند، چنان که

بندورا (Bandura) در تأیید این مدعا معتقد است: «در پیش بینی ظهور خشونت و پرخاشگری بایستی شرایط زمینه‌ساز بیش از مستعد بودن افراد مورد نظر قرار بگیرد که ریشه برخی از رفتارهای نابهنجار در امکانات اقتصادی نهفته است. در میان عواملی که می‌توان اقتصادی به شمار آورد، مسائل مربوط به کمبودهای غیر مادی مانند فرهنگ، مهارت و کمبودی مادی مانند کاهش قدرت خرید و بی‌خانمانی است» (شیخاوندی، ۱۳۵۳: ۴۷). قابل ذکر است خشونت خانوادگی در آثار دو نویسنده، در برگزیده خشونت علیه همسر یا شریک جنسی و خشونت علیه کودکان و همچنین عیله اجتماع اطراف است، چنان که در این نمونه مشاهده می‌گردد: «دیروز مش جاسم سرسنگین شده بود، جواب سلامم را زورکی داد، لابد پول قند و چایش را می‌خواست، این بود که عصبانی شدم و ننهات را زدم، تو هم که بزرگ بشی و زن بگیری، اگر پول نداشته باشی و پیش مردم خجالت بکشی، زنت را می‌زنی» (درویشیان، ۱۳۷۷: ۲۴). هم‌چنین فاجعه مرگ صالح به دست غلام فسقوری در داستان «آوسنه باباسبحان» نمونه‌ای از این دست است که دولت‌آبادی آن را بازتاب داده است. در این داستان غلام به خاطر نداشتن زمین کشاورزی و برای به دست آوردن متوسل به خشونت و درگیری با صالح می‌شود و او را می‌کشد: «غلام یک قدم گریخت، دست به جیبش برد و تیغه چاقویش برق زد. صالح امان نداد و بیل را به هوای شانه غلام بالا برد. غلام پیچ خورد و هنوز بیل بالای سرش بود که خودش را با یک ضربه توی بغل صالح انداخت ...» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۸: ۵۹۶).

بیکاری مردان عمده‌ترین عامل فقر و تنگدستی مردمان داستان‌های درویشیان است که در اغلب داستان‌های وی به آن پرداخته است: «بابا بیکار بود، کرایه چند ماه را نداده بود، شب‌ها تا دیروقت توی کوچه‌ها پرسه می‌زد تا سرایدار بخواهد، آن وقت مثل آفتابه‌دزدها آهسته از لای در می‌سرید و از پله‌ها بالا می‌آمد. جواب سلامان را نمی‌داد، هیچ نمی‌خورد، می‌خوابید و صبح که بلند می‌شدیم، او را نمی‌دیدیم» (درویشیان، ۱۳۷۷: ۱۰۸). نشانه‌های این خصیصه ناتورالیستی در داستان‌های دولت‌آبادی هم فراوان است، چنان که در داستان «ته شب» می‌نویسد: «محلّه فقرزده بود، فقر همیشه و در هر کجا سایه افکنده باشد، به خوبی احساس می‌شود، بوی فقر حتی از شکاف‌های دیوارها و در خانه‌ها بیرون می‌خزد، قاطی هوا» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۸: ۲۳). این فقر، زمینه‌های سقوط عزت و کرامت انسانی را فراهم می‌کند، شاید هیچ پدیده‌ای به اندازه فقر زمینه‌ساز

لگدمالی عزت نفس انسان‌ها نباشد. این مسأله واقعیتی انکارناپذیر است، چون به واسطه تنگ‌دستی و فقر، کرامت نفس و حرمت انسان‌ها مخدوش خواهد شد. امام علی (ع) می‌فرماید: «انّ الفقر مذلّة للنفس...» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۳۶۵)، چنان که آتش، مادر خانواده در داستان «مرد» به خاطر فقر و نداری، برای چند سیخ جگر و چند تکه گوشت و کله‌پاچه تن به خودفروشی می‌دهد: «آتش خوشحال به خانه برمی‌گشت، کله‌پاچه‌ها را تکه‌تکه می‌کرد، یک تکه‌اش را برای خودشان بار می‌گذاشت، بقیه را به کولی‌ها می‌فروخت، بعد به حمام می‌رفت، از حمام برمی‌گشت، سر و زلفش را شانه می‌کرد، گونه و لب‌هایش را سرخاب می‌مالید. روی کفش‌هایش را می‌شست و چادرش را به سر می‌انداخت و از در بیرون می‌رفت» (همان: ۸۰۵).

کاربرد زبان محاوره‌ای و گفتاری

استفاده از زبان محاوره از تکنیک‌های سبکی داستان‌نویسان ناتورالیست است که درویشیان و دولت‌آبادی این تکنیک فنی و سبکی را در داستان‌های کوتاه خود به کار گرفته‌اند، البته نباید این سبک را تنها مختص ناتورالیست‌ها دانست، چون نثر دوره معاصر به خاطر فروکش کردن تب و تاب مشروطیت و بر سر کار آمدن نظام جدید و همچنین گرایش روزنامه‌نویسان و رجال سیاسی به کارهای تحقیقی ساده شد و ادبیات داستانی و رمان‌ها نیز با به کار بردن عناصر زبان محاوره به روند ساده‌تر شدن نثر کمک کردند (بیگزاده، ۱۳۹۴: ۱۹)، چنان که در داستان «گاوره‌بان» سید عاشق به قنبرعلی چنین می‌گوید: «خوبه قنبرعلی جان، آدمم خبرت کنم که اجباریا دارن میان. ترنگ گفت، گفت: این دفعه می‌خوان همه بچه‌های ده را جمع کنن ببرن. گفت: رئیس حوزه، خودش گفته که یک فوج قشون بریزن تو آبادی و همه را جمع کنن ببرن، گفتم خبرت کرده باشم، بعدش خودت می‌دانی، اگر می‌خوای باقی بچه‌ها را خبر کنی، خبر کن، من که پای راهوار ندارم» (همان: ۶۴۴). یا در داستان «اوسنه باباسبحان» صالح به عادل می‌گوید: «من کاری ندارم که شما این یه سفره زمین‌رو به چه بی‌سر و پایی می‌خوای بدی بکاره، اما حالا که به هیچ صراطی مستقیم نمی‌شی، من همین جا روی فرشت می‌گم رو اون زمینی که من کار می‌کنم، هیچ احدی حق نداره پاشرو بنداره، من روی اون ملک عرق ریختم، پنج سال خون دل خوردم تا تونستم بارش بیارم» (همان: ۵۴۳). زبان

محاوره در داستان های علی اشرف درویشیان نیز جایگاه ویژه ای دارد، چنان که در داستان «خر نفتی» از مجموعه داستان های «فصل نان» پدر خانواده می گوید: «الهی شکر، ای خدا برامان بساز، روزیمان را بده، نانمان را بده، بابا را نکش، ننه را نکش، قرضمان را بده، ناخوشمان نکن! ای خدا» (درویشیان، ۱۳۷۷: ۱۷۸)، یا در داستان «بیماری» از مجموعه داستان های «آبشوران» ننه با ناله می گوید: «به خدا همان یه لقمه نان خالی صبح بوده، دیگر چیزی روی زبانم نرفته، ظهر هم دشمنت باشم، اگر چیزی دلم کشیده باشه، همان یه لقمه نان خالی صبح» (همان: ۱۴۲) و یا در داستان «بی بی» از مجموعه داستان های «آبشوران» بی بی به بچه ها گفت: «حال ننه تان خرابه، بی هوش و بی گوش افتاده، زود باشین، باید روی پشت بام برایش دعا بکنین، این قرآن را بگیرین روی سر و گریه بکنین» (همان: ۱۱۵).

توصیف دقیق و شرح جزئیات

دولت آبادی و درویشیان توصیف دقیقی از حوادث، طبیعت و کاراکترها در داستان های کوتاه خود دارند، چنان که گاهی این توصیف ها سرشار از صنایع ادبی و صور خیال های شاعرانه است، اگر چه توصیف های درویشیان نسبت به دولت آبادی رنگ و بوی ادبی کمتری دارد. وی در ابتدای داستان «باغچه کوچک» از مجموعه داستان های «آبشوران» توصیفی از محله و کوچه دارد که چنین است: «وقتی از سراب برگشتیم، شب روی دل شهر نشسته بود، نفس شهر بند آمد، ماه روی آسمان ترکیده بود، ... کوچه ها فحش می دادند، فریاد نمی کشیدند، اما گدایی می کردند، التماس می کردند، سرفه و گریه می کردند» (همان: ۱۰۷) و نیز تصویری که در آغاز داستان «ننه جان چه شده» از مجموعه داستان های «آبشوران» از آشورا (آبشوران) به مخاطب نشان می دهد، گویای همه چیز است: «سوز و سرما و قارقار کلاغ ها آشورا را پر کرده بود، مردی پشت بام اتاقش را با بیل می کوبید، گنجشک ها بر کاهگل پشت بام نک می زدند. آوای گل ذرت فروش لب آشورا بر غصه ما که پولمان را در قلک انداخته بودیم، می افزود» (همان: ۱۲۷). اما چنان که گفته شد، توصیف های دولت آبادی شاعرانه تر از درویشیان است که این از ویژگی های داستان نویسان مکتب خراسان است، چرا که از خصوصیات غالب این مکتب، «ستایش عناصر طبیعت، از تیغ و تاق و تاک، تا کوه و دشت و آتش و آب و خاک و بسیاری از

پدیده‌هایی است که حضور پاک آن‌ها را در دامن صحرا و طبیعت می‌توان مشاهده کرد. این گونه ستایشگری، بی‌گمان ریشه در دیدگاه مذهبی و پذیرش بی‌چون و چرای نظام هستی از طرف آنان دارد و همراه با آن، ناشی از یک نوع نگرش غالب شاعرانه و تجسم عینی یک ذهنیت زیبایی‌پسند در ذات آنان است» (شیری، ۱۳۸۷: ۲۶۴). مه‌چنین توصیفی که دولت‌آبادی از غروب خورشید در شهر زلزله‌زدهٔ خاف در داستان «عقیل عقیل» ارائه می‌دهد، دلیلی بر این مدعاست: «خورشید، پیرزنی خم‌پشت بود که از عزا برمی‌گشت، تنش در غبار سرخی گم بود و می‌رفت که فروبنشیند، کند و غم‌زده و دل‌مرده قدم برمی‌داشت، چشم‌هایش را خاک گرفته بود، همین بود که نمی‌توانست بگرید، گریه در نگاهش خشکیده بود، می‌رفت تا خودش را در شب قایم کند، پنداری از چیزی شرمگین بود، نمی‌خواست چشمش در چشم کسی باشد، جز این اگر بود، پس چرا خودش را زیر بال غبار و ابر قایم کرده بود؟ چرا خودش را در چادرش پیچیده بود؟ چرا خودش را از نگاه مردم خاف می‌زدید؟ چرا دزدانه می‌گریخت؟ گریخت! نگاهش کن! بی‌باقی به دل ابرها خزید تا از آن جا به دالان شب قدم بگذارد و بعد خودش را در گودال سیاه، در شب گم کند» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۸: ۹۱۹) و یا توصیفی که از شب در داستان «خم چمبر» دارد، نمونهٔ دیگری از توصیف‌های شاعرانهٔ دولت‌آبادی است: «خاک مرده بر سر و دوش کوچه‌ها پاشیده بودند، هیچ جنبنده‌ای پیدا نبود، خاموشی همچون نمد، همه جا را پر کرده بود، تک‌سرفه‌ای اگر از ته سینه‌ای برمی‌خاست تا پشت آبادی می‌رفت، سگس دم‌ش را زیر شکمش کشیده بود و از بیخ دیوار می‌آمد» (همان: ۸۶۵).

مرگ و فرجام غم‌انگیز

بیشتر شخصیت‌های اصلی داستان‌های درویشیان و دولت‌آبادی پایانی غم‌انگیز دارند، چنان که درویشیان با مرگ این شخصیت‌ها خط بطلانی بر تمامی آرزوها و امیدهای آنان می‌کشد و در حقیقت نشان می‌دهد، قهرمانان داستان‌هایش مقهور سرنوشت تلخ خود هستند، اما شگفت‌آور این است که با خواندن این داستان‌ها غم خواننده برای بازماندگان بیشتر از کسانی است که قربانی می‌شوند. این شاخص در داستان «ندارد» از مجموعه داستان‌های «از این ولایت» قابل مشاهده است: «یک روز صبح حاضر و غایب می‌کردیم: «نیاز علی ندارد»، چند نفر از بچه‌ها آهسته گفتند: «غایب»، تکان خوردم، جایش خالی

بود، غم ناآشنایی در صورت بچه‌ها دیده می‌شد، همه سرشان را زیر انداخته بودند، از اکبر، مبصر کلاس، علت را پرسیدم، گفتم: «آقا، دیروز غروب مُرد از سرما، آقا خون از گلویش آمد و مُرد، هی می‌گفت: ستاره می‌خوام، ستاره می‌خوام، یک ستاره قشنگ برای ننه‌ام» (درویشیان، ۱۳۷۷: ۱۴). داستان کوتاه «ندارد» از مجموعه داستان‌های «از این ولایت» پایانی برنده چون شمشیر یا گلوله دارد که نوک آن به سوی حکومت مرکزی پهلوی است، به‌ویژه که بعد از فرمان پانزده ماده‌ای انقلاب شاه و مردم موسوم به انقلاب سفید نوشته شده‌است، انقلابی که به ظاهر در جهت رفع تبعیض از کشاورزان و دهقانان بود و هیچ‌گاه عملی نشد، درویشیان در انتقاد از این وضعیت می‌نویسد: «لکه ابر سیاهی روی دل آسمان نشسته بود، همه ساکت بودیم چشمم افتاد به روزنامه تازه روی پنجره، با خط درشت نوشته بود، بهداشت برای همه» (همان).

در داستان «سه خم خسروی» از مجموعه داستان‌های از این ولایت، سه فرزند فوت شده، نمادی از گنج‌های از دست رفته پیرمرد می‌باشند، گنج‌های پیرمرد در فضای محرومیت و تضادهای موجود در جامعه و اختلاف‌های طبقاتی و عدم توجه به قشر فقیر و محروم جامعه از دست رفت. آیا این سه خم خسروی نمی‌توانستند، افرادی مفید و توانمند در جامعه باشند؟ آیا نمی‌توانستند مشکلی از مشکلات موجود جامعه را حل نمایند؟ آیا نمی‌شد طوری آن‌ها را تربیت کرد که کارهایی انجام می‌دادند که هزاران برابر از خم‌های خسروی مفیدتر باشند؟ این سؤالات و صدها سؤال دیگر در فضای اجتماعی داستان قابل طرح است که نمودی از واقع‌گرایی تلخ و گزنده سبک نگارش درویشیان است: «گیسوی طلایی دخترکی روی زمین در خاک‌های چاله کرسی ریخته بود، زیر کرسی دو پسر و یک دختر دست در گردن یکدیگر، از سرما خشک شده بودند، صورت‌های کبود کوچکشان رو به سقف افتاده بود، شاید منتظر چیزی بودند» (همان: ۱۹). دلخراش‌ترین مرگ شخصیت‌های داستانی داستان‌های کوتاه درویشیان مرگ نوزاد مریضی در داستان «گازولک» از مجموعه داستان‌های «از این ولایت» است که به دلیل جهل و فقر خانواده‌اش اتفاق می‌افتد، چنان که خواننده در پایان این داستان، علاوه بر غم و ناراحتی ناشی از مرگ نوزاد، نگران آینده تاریک دیگر کودکان نیز می‌باشد که عوامل زیادی مانند: نداشتن سرپناه نامناسب، نداشتن و نبودن کار برای سرپرست خانوار، ممانعت از استفاده مردم از ثروت‌های ملی توسط خود مردم، نداشتن پول و

وسیله مناسب برای درمان بچه‌ها، جبر محیطی، اعتقاد به خرافه و خرافه‌پرستی، عدم اطلاع از عوامل بهداشت فردی و اجتماعی و نبود امکانات اولیه زندگی، حیات آن‌ها را تهدید می‌کند: «صبح زود، کله سحر، زن بلند شد، دلواپس بچه را تکان داد، بی حرکت بود، رنگ به چهره نداشت، لب‌هایش کبود و پف کرده بود، زن شیون کرد: «نذرعلی، نذرعلی، یا حضرت عباس به دادم برس»، مرد وحشت‌زده از خواب پرید، قنداق بچه را باز کردند، بعد متوجه سرش شدند که محکم با کهنه بسته شده بود، پارچه را باز کردند، لکه‌ای خون روی پارچه پیدا شد، کلاه را برداشتند، حشره درشت و سیاهی با شاخک-هایش بیرون دوید، فک‌های حشره خونین بود، سوراخ درستی روی ملاج بچه درست شده بود و خون در اطرافش دلمه بسته بود» (همان: ۳۲).

بیشتر داستان‌های دولت‌آبادی نیز پایان و فرجام غم‌انگیزی دارند، چنان که گاهی خواننده تا مدت‌ها سردرگم و ناباور در جست‌وجوی دلایل این ناباوری است. برای مثال در داستان «از خم چمبر» رحمت یکی از شخصیت‌های اصلی پایان تراژدیکی دارد: «رحمت که نافگاهش را چسبیده و چمبر شده بود، روی زانوهایش راست شد، پرکینه سرش را به دیوار کوفت و پای آخور پخش شد، مرد به طرفش رفت و فانوس را نزدیک رویش گرفت، دهنش وامانده و کف کرده بود و چشم‌هایش مثل دو تا نخود پخته، ته کاسه زرد می‌زد، شقیقه‌اش شکسته بود و رگه‌های خون روی صورتش راه می‌رفتند و قاطی کف‌ها می‌شدند» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۷: ۹۴). در داستان «آوسنه باباسبحان»، صالح با ضربه چاقوی غلام فسنگری از پادرمی‌آید، مسیب که از مرگ برادر دچار جنون شده‌است، با موتور به درخت چنار می‌زند و می‌میرد و در نتیجه خانواده باباسبحان از هم می‌پاشد و امنیت روانی آن‌ها نابود می‌گردد: «او نعش پسر ارشدش صالح را مثل یک جوال غله روی خرموشه بار کرده بود و از صحرا می‌آورد، پاهای بلند صالح از یک پهلوی و دست‌ها و کاکل‌هایش از پهلوی دیگر خرموشه آویزان بود ... مسیب کناربه کنار خرموشه می‌آمد، او از شکل برگشته بود» (همان: ۵۹۶). در داستان گواره‌بان، مرگ عمو قربانعلی، پدر قنبرعلی‌جان، به دست گروه‌بان ارتش، سرانجام تلخی را برای داستان رقم می‌زند (همان: ۶۳۹-۷۰۳) و نیز در داستان «از خم چمبر» مارو و آقای مدیر با هم فرار می‌کند و طاهر به دست ایل‌جار میرجان کشته می‌شود: «دمی دیگر چند مرد همراه رییس انجمن، طاهر را می‌آوردند، طاهر استخوان‌هایش نرم شده و نفسش بریده‌است، او را پشت

خرش انداخته و از ته دشت، از باریکه‌ای که به راه شهر می‌پیوندد، می‌آورند، می‌نماید که طاهر به دنبال مارو رفته بوده، طاهر را می‌آورند، رئیس انجمن می‌گوید: «باید به فکر دشتبان دیگر و مدیر دیگر باشیم. مردها خاموشند، آتکه (مادر طاهر) از بام فرومی‌خیزد، مشتی خاک برمی‌دارد، بر سر می‌پاشد و زیر لب چیزی می‌گوید، شاید می‌گوید: «جوانم! جوانم! خاک...» (همان: ۹۰۶). در داستان «باشبیرو» حله خودکشی می‌کند و جاسم برادر حله به مرز جنون می‌رسد: «صورتش رنگ خاک مرده را پیدا کرده بود، چون همه خون‌هایش از تنش کشیده شده بودند، ته رنگ خون بر پیراهن خیس و چسبیده به تنش پیدا بود و پایین شکمش جر خورده بود و جای جراحت هنوز تازه بود، اما آب شور دریا شسته و سفیدش کرده بود. جاسم مثل این که از چیزی تعجب کرده باشد، بالای سر جسد حله ایستاده و خشکش زده بود، پشتش خم شد و همان‌طور مانده بود» (همان: ۷۹۲). هم‌چنین عقیل شخصیت اصلی داستان «عقیل عقیل» در پایان داستان بعد از جنون و دیوانگی به دست یکی از سربازان پادگان کشته می‌شود (همان: ۹۰۷-۹۶۸).

توصیف رنج‌ها و سختی‌های زندگی

پرداختن به رنج‌ها و سختی‌های زندگی از جلوه‌های مشترک ناتورالیستی در داستان‌های کوتاه دو نویسنده است. یکی از واقعیت‌های دردناک محیط اجتماعی درویشیان، وجود بیماری و ناخوشی در میان کودکان و زنان است که به دلیل نداشتن پول قادر به مداوای خویش نیستند و مجبورند تا لحظه مرگ درد مریضی را تحمل کنند، چنان که وی در بیشتر داستان‌ها به این موضوع گریزی می‌زند: «وقتی که بچه‌ها بازی می‌کردند، او کنار دیوار می‌نشست و توپش را در دست می‌فشرد، آسمان را تماشا می‌کرد و با حسرت به بازی بچه‌ها خیره می‌شد، هر وقت بازی می‌کرد، سرفه‌اش می‌گرفت و خون بالا می‌آورد» (همان: ۱۱) و نیز «زنش در رختخواب چرک و پاره‌ای خوابیده بود و خرخر می‌کرد، چند شیشه دوا و مقداری بسته‌های به هم ریخته در دور و برش پراکنده بود، پسر کوچکش با شکم برآمده و رنگ زرد در آغوش پیرزنی بود که نمی‌شناختمش، نشستم و گفتم: «چه شده غلامرضا؟ بلا دوره!» سرش را روی زانو گذاشت و با بغض گفت: «بلا نبینی، و الله دو روزه بیهوش افتاده، حرف نمی‌زنه، امروز حالش بدتر شده، نمی‌دانم چه بکنم» (همان: ۴۸). با تعجب پرسیدم: «ننه لیمو، چرا شامت را نمی‌خوری؟» در حالی که با ترس به

خالو رسول نگاه می‌کرد و شکم را فشار می‌داد، گفت: «دل‌م درد می‌کنه، دکتر گفته تریدی و آش نباید بخورم»، خالو رسول گوش‌هایش تیز شد، سرفه‌ای کرد و به لیمو گفت: «دیگر خوب شدی، پارسال مریض بودی، حالا دیگر خوب شدی، گاو‌م را فروختم، رفتیم دکتر، عکس برداشتیم، دوا خوردی، حالا هم خوبی، مگر نه؟» (همان: ۶۴).

یکی دیگر از رنج‌ها و سختی‌های محیط اجتماعی دو نویسنده بیکاری و نداری مردان در داستان‌های کوتاه آنان است. حضور و نفوذ نظام خرده‌مالکی و تصویب و اجرای نیم‌بند لایحه اصلاحات ارضی، باعث پیدایش انبوهی از دهقانان جزء خوش‌نشین و بیکاری شماری از طبقات پایین‌دست شهری و روستایی شد (شیری، ۱۳۸۷: ۵۶). مردان روستا با وجود کار و زحمت فراوان، درآمد مناسبی نداشتند و گاهی اوقات نارضایتی ارباب از وضعیت موجود نیز باعث پس گرفتن زمین از آن‌ها و در نهایت بیکاری و به تبع آن بدهکاری آنان می‌شد که درویشیان به خوبی این موضوع را در داستان‌های کوتاه‌اش بازتاب داده‌است. در داستان «ندارد» از مجموعه داستان‌های «از این ولایت» که پدر ندارد به علت پیری توانایی انجام هیچ کاری ندارد، آمده‌است: «- اسم پدرت چیه؟! - ریش چرمی، آقا!!! - چه کاره‌س؟! - هیچی، آقا! خیلی پیره، نشسته توی خانه و کتاب دعا می‌خوانه، آقا!!!» (همان: ۱۱). در داستان «قبری گبری» از مجموعه داستان‌های «از این ولایت» نیز رنج‌های زندگی به تصویر کشیده شده‌است: «هر وقت پدرش چیزی گیرش نمی‌آمد، توی خانه کتک کاری بود، بخصوص از وقتی که جزو خوش‌نشین‌ها به حساب آمده‌بود، بعد از آن دیگر پدرش کم حرف زده بود، هیچ‌گاه نخندیده بود، مثل این که زبانش بند آمده‌بود، تنها وقتی که گورها را می‌کند، زبانش باز می‌شد و حرف می‌زد» (همان: ۲۳). در داستان «هتاو» از مجموعه داستان‌های «از این ولایت» رنج‌ها و سختی‌های زندگی بسیار برجسته است و به گونه‌ای منجر به فاجعه می‌شود. هتاو، دختر بچه‌ای مظلوم است که به صلاح دید پدر، بدون آمادگی جسمی و جنسی و بدون هیچ درکی از عشق به خانه شوهر می‌رود و تن به ازدواج سنتی می‌دهد و همین امر موجبات مرگ تراژیک وی را رقم می‌زند. درویشیان در میان مردمان روستایی و عشایری کرمانشاه زندگی کرده‌است، بنابراین نسبت به برخی مشکلات دختر بچه‌های روستایی که بارها به خاطر فقر و نداری قربانی شده‌اند، آگاهی داشته‌است. پس با انتخاب این تم برای داستان هتاو یکی از رفتارهای نادرستی را که نسبت به دختر بچه‌های مناطق روستایی و

عشایری ایران انجام می‌شود، به چالش می‌کشاند. وی در کنار طرح مسائلی نظیر سوء تغذیه، جهل و خرافه، فقدان خدمات بهداشتی و درمانی لازم، فقر آموزشی، بیسوادی، بهره‌کشی جسمی و ده‌ها مورد دیگر؛ ازدواج اجباری دخترچکان را نیز به عنوان یکی از مهم‌ترین مسائلی که زندگی آنان را به مخاطره انداخته‌است، طرح می‌کند، در حالی که بسیاری از فعالان حقوق زنان و کودکان تا این زمان، کمتر به موضوع ازدواج زودهنگام دختران توجه کرده‌اند. درویشیان در این داستان، سنت‌های غلط گذشته و فقر را عامل چنین فجایعی در مناطق عشایری و روستایی می‌داند و این سنت‌ها را به چالش می‌کشد تا تلنگری به جامعه خویشتن بزند و با پیشگیری از آن، بتواند کودکان را از ورطه فقر و محرومیت رها سازد.

حقیقت خانواده روستایی و عشایری اقلیم کرمانشاه در این داستان به خوبی نمایان است، واقع‌گرایی قصه انسان را به فضای آن می‌برد و عنصر فقر و تنگدستی اگر چه آزارنده و تکراری است، اما تازگی مضمون در آن نمایان است. در این خانواده همه کار می‌کنند و تلاش و فعالیت دارند، اما واقعیت این است که تمام تلاش آن‌ها کفاف زندگی بخور نمیرشان را نمی‌دهد. طبق معمول تضاد طبقاتی در داستان مشهود است، ناصرخان کمباین دارد، زمین دارها بی انصاف شده‌اند، آمریکایی‌ها مشغول کندن چاه نفت هستند، همه جای زمین سوراخ سوراخ شده انگار که این وجود مردم است که با سرمایه سوراخ سوراخ می‌شود. درویشیان با این کلمات و عبارات به ستیز با سرمایه‌داری و بوزوازی می‌پردازد و آن را سبب تباهی زندگی کودکان به ویژه دختر بچه‌ها می‌داند: «ویس‌مراد با براخاص حرف زده‌بود و قرض‌هایش را به رخش کشیده‌بود، براخاص بارها به ویس‌مراد گفته بود که هتاو کوچک است و چند سالی باید صبر کنند، از طرفی مادر بزرگ راضی نمی‌شد، اما ویس‌مراد پافشاری می‌کرد، می‌خواست هرچه زودتر خداداد را سر و سامان بدهد، براخاص از ته دل راضی نبود، ولی فکر می‌کرد، می‌دید، باید قبول کند، یک نان خور کم می‌شد و قرضش را هم می‌داد و سرو کارش با ژاندارم‌ها نمی‌افتاد» (همان: ۳۸ و ۳۹). یک شب که مادر خداداد به خانه همسایه می‌رود، ویس‌مراد رو به خداداد می‌کند، از او می‌خواهد نزد دختر برود، زیرا هتاو بزرگ شده، حالا دیگر وقتش رسیده، اما خداداد نمی‌پذیرد و می‌گوید: فقط شش ماه گذشته و ما قسم خورده‌ایم، ویس‌مراد با خشم می‌گوید: «تف به غیرت، مردم پشت سرمان حرف نمی‌زنن؟ لابد مرد نیستی؟ خداداد

آتشی شد، خون چشم‌هایش را گرفت، با حرکتی عصبی بلند شد، هتاو را گرفت که به اتاق آن طرف حیاط ببرد، ویس مراد غرید: بیرون سروصدا می‌کنه، برو پستو» (همان: ۴۱).

هتاو مرد و وسط میدانچه روستا نردبامی گذاشته بودند، رویش پارچه سیاهی کشیده بودند، خداداد چند روز خود را در کاهدانی پنهان می‌کند و دیوانه می‌شود و به کوه می‌زند و دیگر هیچ کس او را نمی‌بیند. مادر بزرگ هتاو با گونه‌های مجروح در حالیکه «وهی» می‌کند، با شیونی که در گوش همه کچه‌ها دوید، فریاد زد: «شدی فدای یک لقمه نان، شدی قربانی یک لقمه نان» (همان ۴۴). این رویکرد حاکی از واقعیتی تراژیک است، مادر بزرگ هتاو فریاد می‌زند، انگار فریادش را نمی‌خواهد تمام کند، این فریاد همه قربانی‌های فقر و گرسنگی است. شاید امروزه کمتر از این نوع واقعیات بشنویم، اما وجود داشته است. خداداد نیز قربانی است، قربانی جهل و نادانی، قربانی حرف مردم، قربانی کسی که مجوز چنین ازدواجی را صادر کرده بود، سر به کوه گذاشتن و دیوانه شدن خداداد در هر لحظه برای او مرگ است.

شکست حرمت کلمات و مفاهیم

شکست حرمت کلمات و مفاهیم از جلوه‌های مکتب ناتورالیسم است که بر این اساس درویشیان و دولت‌آبادی گاهی از واژه‌ها و جمله‌هایی استفاده می‌کنند که از عفت تهی است، چنان که نمونه‌هایی از آن در داستان‌های کوتاه دو نویسنده تحلیل می‌گردد: «درویشیان در داستان «زمین» آورده است: «خاک بر سرت برای ماشین گرفتنت، ماشین هم دیدیم که گرفتی، بیست تومن می‌خواست که ما را ببرد، ولی تو پول دوست تا اسم بیست تومن را شنیدی، رنگت شد که زرد آلفروش‌ها و مثل گن (خایه) حلاج‌ها شروع کردی به لرزیدن» (درویشیان، ۱۳۷۷: ۵۴). یا در داستان «صلح» از مجموعه داستان‌های «آبشوران» می‌نویسد: «این پسر هنوز زردینه به کون نکشیده چه حرف‌هایی می‌زنه، سرخود، کلاه خود شده، بیست تومن از کجا بیارم، مگر مجبوریم؟ مگر دستمان را گذاشته‌اند توی روغن داغ! آخر ببین پسر این قدر گریه کرده، چشاش شده عین کون مرغ» (همان: ۱۶۳).

دولت‌آبادی در داستان «از خم چمبر» این گونه آورده است: «برو این حرف‌ها را به بابای نره‌غولش بزن، به کون لق بایع و مشتری، طعم خربوزه‌های جوی تو به دهن من که هنوز نرسید! به من چه که برایم روضه می‌خوانی؟ پاتیلیم روی بار سوخت» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۷: ۸۳۱) و نیز در داستان «اوسنه باباسبحان» گاهی حرمت کلمات و مفاهیم در دیالوگ‌ها از بین می‌رود: «من که به گردن نگرفتم تا به همه حرفای مفت اون عمل کنم؟ اون همین که یه دونگ زمینم که به تو فروخت و برا من هراسه سر پالیز تراشید، غلط کرد، ... خدا نیامرز تا نفسش وانستاده بود از این گه‌ها زیاد می‌خورد» (همان: ۵۴۲).

نابودی عشق، زیبایی و تعهد

عشق و زیبایی در اغلب داستان‌های دولت‌آبادی و درویشیان قربانی جهل، نیاز جسمانی و فقر و نداری می‌شوند و مجالی برای بروز نمی‌یابند که مخاطب به همین دلیل در داستان‌های کوتاه آن‌ها، نشانی از ماجراهای عشقی و حتی دیالوگ‌های احساسی و عاطفی نمی‌بیند، بلکه آن چه را مشاهده می‌کند، خشونت و تندی کاراکترها در قبال یکدیگر است. درویشیان مانند نویسندگان رئالیستی و با گرایش ناتورالیستی، حرمت و عفت کلمات و مفاهیم را برای توصیف این موضوع تا حدودی نابود می‌کند، چنان که رحمت در داستان «ادبار» با حامی خود رابطه جنسی برقرار می‌کند: «انگشت‌های رحمت توی موهای کوکب نم برداشته بود و کوکب با هر دمش توی بغل او بالا و پایین می‌رفت، بوی موهای کوکب توی دماغش پیچیده بود و سرتاسر سینه، شکم و ران‌هایش خیس عرق شده بود و آن مادیان سرخ یال سوخت» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۷: ۴۶).

در داستان «خم چمبر» مارو برخلاف میل باطنی خود به خاطر فقر و تنگدستی توسط خانواده‌اش به عقد طاهر در آمده، خانه طاهر برایش مانند شکنجه‌گاه است، دیدن طاهر او را عذاب می‌دهد و برای فرار از این وضعیت تن به ارتباط نامشروع با امیر، معلم روستا می‌دهد و امیر هم با این که نامزد گل‌آرا دختر آقای ذیحقی بود، برای برآوردن نیاز جنسی خود با مارو ارتباط برقرار می‌کند، چرا که او هم برخلاف میل باطنی‌اش با دختر آقای ذیحقی عقد کرده بود تا از طریق آقای ذیحقی ارتقای شغلی بیابد: «بعدش عادت کردم، هر وقت خانه خلوت می‌شد، مارو مال من بود، خودش راهش را بلد بود، زنجیر در را به زلفی می‌انداخت و می‌آمد، حالا هم می‌آید، من هم می‌خواهم که بیاید، اما مانده‌ام،

در چمبر گیر افتاده‌ام، از هر سو دست و بالم بسته شده‌است، می‌خواهمش، اما چکار می‌توانم بکنم؟ دختر ذیحقی، به خدا نمی‌خواهمش» (همان: ۸۷۰).

این رویکرد در داستان‌های درویشیان نیز قابل مشاهده است، به عنوان مثال در داستان «قبر گبری» از مجموعه داستان‌های «از این ولایت» آمده‌است: «پدرساکت بود، دیشب با مشت زده بود تو صورت زنش و صورتش را زخم کرده بود، پسرک یاد مادرش افتاد که صورتش مثل به‌های در دکان مش حسین شده بود: زرد با لکه‌های قهوه‌ای» (درویشیان، ۱۳۷۷: ۲۲) و در داستان «گازولک» چنین است: «بچه‌ها بیدار شده بودند، چشم‌هایشان در تاریکی می‌درخشیدند، صدیقه مویه کرد، مرد با خشم به طرف صدیقه رفت و گفت: «خفه‌خان، خفه‌خان، مُرده‌سگ، گریه نکن» (همان: ۳۱). در داستان «هتاو» هم این رویکرد وجود دارد: «خداداد آتشی شد، خون چشم‌هایش را گرفت، با حرکتی عصبی بلند شد، دست هتاو را گرفت که به اتاق آن طرف حیاط ببرد، هتاو از دستش گریخت، از پستو بیرون دوید، تنها پناهش ویس‌مراد بود، هتاو پشت سر ویس‌مراد پنهان شد و جیغ کشید: «باباجان، باباجان، به دادم برس! یا علی، یا امام رضا!» ویس‌مراد دست او را گرفت و پرتش کرد جلو خداداد و با تمسخر و خشم به او گفت: «بی عرضه دست و پا چوبی» (همان: ۴۲).

انتقاد از جهل، خرافه و باورهای عامیانه

عدم اعتقاد به باورهای عامه و تسلیم‌ناپذیری در برابر آن‌ها از دیگر جلوه‌های اندیشه‌های ناتورالیستی است، از این رو درویشیان و دولت‌آبادی باورهای خرافی را در داستان‌های کوتاه‌شان به بوته نقد و انتقاد می‌کشند، چنان که دولت‌آبادی در داستان «گاواره‌بان» زمانی که جسد عموقربان‌علی در حسینیه روستا می‌باشد، به یکی از این باورهای خرافی اشاره کرده است: «شب نمی‌شود مرده را خاک کرد، چون در شب ستاره‌اش با او به گور می‌رود و برای اولادهایش نکبت بارمی‌آورد، این بود که باید تابوت را توی خانه خدا می‌گذاشتند، توی حسینیه» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۷: ۷۰۲). هم‌چنین دولت‌آبادی در داستان «اوسنه باباسبجان» زمانی که مسیب دیوانه شده و کنترل او برایش مشکل شده، هیچ یک از راه‌هایی را که مردم پیشنهاد می‌کنند، باور ندارد: «یک جوری او را به پابوس امام رضا ببر، ریسمان به گردنش ببند و پای پنجره فولادی دخیلش کن. شفادهنده این

دردها خود حضرت عباس است، صبر کن راه کربلا باز شود او را به کربلا ببر به خود خدا واگذارش کن، خودش حلال همه مشکلات است» (همان: ۶۱۳).

ناامیدی از رسیدن به آنچه خواست و آرزوی انسان‌هاست، گاهی آن‌ها را وامی‌دارد تا به خرافه رو بیاورند و از نیروی نامعلومی کمک بگیرند. انسان‌ها اغلب برای فرار از وضعیت موجود به خرافه روی می‌آورند تا از زندگی در واقعیت دور شوند. بیشتر زنان داستان‌های علی‌اشرف درویشیان به خاطر بیسوادی، دچار نوعی جهل و خرافه هستند و همین امر موجب می‌شود، این افراد در زندگی، تصمیم‌های نادرستی اتخاذ کنند که باعث پیدایش تراژدی‌های خشونت بار خانوادگی و اجتماعی شود. درویشیان این جهل و خرافه را با هدف نقد آن در داستان «گازولک» از مجموعه داستان‌های «از این ولایت» توصیف می‌کند: «مرد رو کرد به زن و گفت: «بیا تا دود سیگار بکنم تو گوشش»، زن چهره درهم کشید و گفت: «بادود سیگار مشکل خوب بشه»، مرد سیگار را با کبریت گیراند و پک عمیقی به سیگار زد، دهانش را بیخ گوش بچه برد، یواش یواش دود را به خورد گوش بچه داد، بچه خیلی ناراحتی کرد» (درویشیان، ۱۳۷۷: ۲۹). همچنین در برشی دیگر از این داستان آمده‌است: «بی‌بی‌وسط یکی از قوطی‌ها را که خش‌خش می‌کرد، برداشت، درش را با مقاش بازکرد، دستش می‌لرزید، با احتیاط دستش را میان قوطی کرد، زن و مرد با وحشت و تعجب به دست بی‌بی‌وسط زل زده‌بودند، بی‌بی‌وسط کلاه بچه را برداشت، دستش را برد توی کلاه و کلاه را سر بچه گذاشت و با نواری کهنه محکم بست، زیر لب وردی خواند و رو به کلاه گفت: «دشمنی با حضرت عباس کردی، اگر اذیت این بچه بکنی، ای خدا! خودت بچه‌ام را نجات بده، الهی آمین» (همان: ۳۱). در داستان «موتور برق» از مجموعه داستان‌های «از این ولایت» نیز این جهل و نادانی به چشم می‌آید: «شب اول تمام لامپ‌ها سوخت، چون راننده تراکتور یک مرتبه به خیال این که پشت تراکتور است و می‌خواهد شخم عمیق بزند، سرعت موتور را زیاد کرده‌بود، شب دوم سه نفر را برق گرفت، یکی دستش را کرده بود میان سرپیچ لامپ و فلز زرد بیخ لامپ را واری کرده بود و با خودش گفته بود: «بگذار بینم آن چیست در آن بیخ ... آاااخ ...»، دیگری چون برق کم و زیاد شده بود، از ترس این که مثل شب پیش لامپ نسوزد، یک مرتبه دست‌پاچه شده‌بود و با قیچی سیم‌های بالای کلید برق را قطع کرده‌بود و با سلطان سر زمین خورده‌بود» (همان: ۷۰ و ۷۱).

خشونت علیه زنان

چهره‌ای که درویشیان در داستان‌هایش از زنان ارایه می‌دهد، انسان‌های مفلوکی هستند که هیچ نگرشی ندارند، آن‌ها دائماً درگیر بیماری و فقر بوده و محکوم به تحمل مشکلات هستند و اجازه هیچ اعتراضی نسبت به وضع موجود ندارند، گاهی اوقات شوهرانشان آن‌ها را به خاطر کوچکترین اشتباهی به باد کتک می‌گیرند. از این‌رو کتک زدن یکی از آثار تبعیض جنسیتی در جامعه سنتی علی‌اشرف درویشیان و موهن‌ترین ظلم به زنان است که نویسنده با آگاهی ناروایی این عمل را در داستان‌هایش برجسته کرده‌است، چنان که در داستان «قبر گبری» از مجموعه داستان‌های «از این ولایت» زن داستان به خاطر یک اشتباه جزئی توسط همسرش کتک می‌خورد: «مادرش وقتی که دوغ را توی دستمال خالی می‌کرد، دستش می‌لرزید و مقداری دوغ روی زمین ریخت، پدر هیچ نگفت، دستمال را به آرامی گره زد و با مشت زد تو صورتش» (همان: ۲۲) و نیز «آن شب مادرش توی جا پیچ و تاب می‌خورد و شبی بارانی بود، آسمان برق می‌زد، پدرش بلند شده بود و با مادر بزرگ هر چه کرده بودند، دل‌درد آرام نشده بود، خشت داغ زیر مادرش گذاشته بودند، کهنه داغ دور کمرش پیچیده بودند، قندداغ به خوردش داده بودند؛ خوب نشده بود، مادرش از درد کبود شده بود، لب‌هایش کبود و پف کرده و به هم فشرده بود» (همان: ۳۵) و نیز در داستان «بیالون» از مجموعه داستان‌های «آبشوران» مادر خانواده بدون دلیل از پدر خانواده کتک می‌خورد: «آن شب همه‌مان کتک خورده بودیم، زیر چشمم به اندازه یک گردو سبز شده بود، اکبر و اصغر هم همین‌طور، اصغر تا صبح دوبار خون دماغ شد، ننه هم از بابا کتک خورد و تا چند ماه حمام نرفت تا مبادا زن‌های همسایه لکه‌های سیاه روی بدنش را ببینند» (همان: ۹۸).

آثار ستم بر زنان در داستان‌های کوتاه دولت‌آبادی نیز هست و گرفتار خشونت، نابرابری، سرکوب، حقارت و ستم جنسیتی هستند، چنان که «مارو» در داستان «از چم خمبر» در تیره‌روزی خود غرق است، او هنگامی که سن‌چندانی ندارد، به دلیل فقر خانواده به ازدواج طاهر درمی‌آید و خود را مانند زندانی طاهر می‌پندارد و علاقه‌ای به او ندارد که به دلیل همین تیره‌روزی تن به ارتباط نامشروع با امیر، معلم روستا می‌دهد (ر. ک: دولت‌آبادی، ۱۳۶۸: ۸۲۱-۹۰۶). هم‌چنین در داستان «باشبیرو» خواننده انواع خشونت را علیه «حله» مشاهده می‌کند، هم خشونت اقتصادی که شامل تن‌فروشی و

محرومیت مالی است و هم خشونت روانی که شامل خودکشی، طلاق، طردشدن و کم‌انگاری است، چنان که حله در این داستان، در خانه پدر و همسر، در فضای شغلی و اجتماعی و در سایه سلطه و سلیقه مردان، پیوسته با تحقیر، تهدید و شماتت روبروست: «از او بهتر کی را می‌خواهی گیر بیاوری؟ نکند خیال داری زن امام قطر شوی؟ با چه رودرواسی‌ای شوهرش دادم، توی عالم رفاقت حبیب را برایش پیدا کردم، اما کو زن که بتواند هم‌چو شوهر گرگی را برای خودش نگه دارد» (همان: ۷۱۲، ۷۲۲).

تهدیدهای آقای رواقی، مدیر مدرسه برای تسلیم‌کردن حله توأم با خشونت‌های فیزیکی، تحقیرهای کلامی و سرزنش‌های دایمی برادرش عبید، بدرفتاری‌های همسر سابقش نمونه‌هایی از خشونت‌های آشکار در این داستان است که همه این رفتارها در راستای کاهش قابلیت‌های بالقوه حله روی می‌دهد تا زن سرکش وادار به اطاعت شود: «آقای رواقی بیرون نرفت و یک‌راست رو به حله آمد و کشیده‌ای هم که حله بیخ گوش مدیر خواباند، برای این بود که نگذارد انگشت‌های پیس و گر او به سر شانه‌هایش بگیرد، مدیر قانع نشد و باز هم رو به حله رفت، اما حله با ناخن‌هایش صورت و گردن او را خونی کرد و خودش را از چارچوب در توی حیاط انداخت و هوار کشید، اما هنوز به در نرسیده بود که آقای رواقی بال‌عبای او را گرفت و زمینش انداخت و خود از در بیرون زد» (همان: ۷۶۳).

فضاسازی تیره و آزارنده

فضاها و موقعیت‌های تیره و ناامید کننده به وفور در داستان‌های درویشیان مشاهده می‌شود، چنان که وی در هر داستان، به خلق موقعیت‌ها و فضاهایی دست می‌زند که انباشته از غم و اندوه و تا حدودی پلیدی و پلشتی است: «اول بار که دیدمش کنار ناودان مدرسه نشسته بود، سرفه‌اش گرفت، تک سرفه‌ها به سختی تکانش می‌داد، خون کم رنگی بالا آورد، دهان را با آستین کت نخ‌نمایش پاک کرد، شتابان به کلاس رفت و روی نیمکت اول نشست» (درویشیان، ۱۳۷۷: ۱۰). هم‌چنین فضای داستان «سه خم خسروی» بسیار سرد و بی‌روح است، چنان که اتاقی سرد و کوچه‌هایی باریک و لباس‌های کهنه و چروک گرفته و کلاهی پشمین چرکین که پیرمرد می‌خواهد از خیابان‌های سرد و برف گرفته به طرف یکی از عمارت‌های بزرگ شمال شهر برود که در

آنجا خیابان بزرگ و کوچه‌ها پهن می‌باشند و مردم و اتومبیل‌ها در حال حرکت هستند (ر. ک: همان: ۱۵). فضای داستان «گازولک» حکایت بچه‌ای کوچک است که در گهواره خوابش نمی‌برد و پیوسته فریاد می‌زند، مادر از پدر می‌خواهد او را به دکتر ببرند، اما مرد پول ندارد، اتاق سرد است و هیزمی برای سوختن ندارند تا گرم شوند، مادر درخواست هیزم برای سوزاندن می‌کند، اما مرد می‌گوید: «هیزم کجا بود؟ مگر ننه‌ریحان ندیدی چه به سرش آمد، رفت هیزم بیاره که گرفتنش و با لگد خرد و خمیرش کردن، حالا افتاده گوشهٔ اتاقش، دولت گفته جنگل‌ها ملی شدن!» (همان: ۲۵). در ادامهٔ داستان نیز این فضا سازی تیره ادامه دارد: «بچه مرتب وق می‌زد، مرد وسط اتاق روی گلیم نشسته بود، ننوی بچه به پشت مرد می‌خورد و او را تکان می‌داد، مرد جایش را عوض نمی‌کرد که از تکان ننو در امان باشد، بی حال روی گلیم وارفته بود و به حاشیهٔ گلیم خیره شده بود، از وق وق بچه، زنی توی اتاق آمد، چشم‌هایش اشک آلود و سرخ شده بود» (همان: ۲۷).

رویکرد دولت‌آبادی نیز در داستان‌های کوتاهش چنین است و داستان آوسنهٔ باباسبحان و فضایی که دولت‌آبادی پس از مرگ صالح نمایش می‌دهد، صحنه‌های رنج‌آوری را آفریده‌اند: «خانهٔ باباسبحان بوی مسجد خرابه‌ای را می‌داد، هیچ دم زنده‌ای از آن بر نمی‌خاست و هیچ نسیم سبکی بر فضایش نمی‌گذشت، همه چیز در آن فرو مرده بود، صالح خاک شده بود، زن صالح در خانهٔ مادرش زانو زده بود و روزهای سنگینی را می‌شمرد، خرموشه صبح تا شب کنج طولی‌اش و یا کنار گودال خوابیده بود» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۸: ۶۱۲) و نیز فضای آغاز داستان «عقیل عقیل» این رویکرد را تداعی می‌کند: «خاف خراب شده بود و از خرابی خاف بوی گند، بوی تعفن برمی‌خاست، لاشه‌های مردم و حشم، زیر خروارها خاک بو گرفته بود، از سوراخ‌ها و منفذها بوی تازه‌ای، بویی که کمتر کسی آن را تا به حال حس کرده بود، برمی‌خاست، تن به نسیم گهگاهی نیمروز می‌سپرد و به این سو و آن سو می‌لغزید، بو را نمی‌شد دید، اما می‌شد خیال کرد که چون دودی غلیظ یا همچون بخاری از شکمبهٔ حرام‌گوشتی برمی‌خیزد و قاطی هوا می‌شود، بو را نمی‌دیدی، اما حجم آن را حس می‌کردی. سنگین و نمناک بود» (همان: ۹۱۰).

نتیجه گیری

رویکرد اغلب داستان های کوتاه درویشیان و دولتی آبادی مبتنی بر جامعه روستایی و زندگی روستائینان، مردمان ساده، انسان های عامی و خوش نشینان و کارگران است و دوران مایه اغلب این داستان ها واقعیت های سیاه و تلخی مانند ستم، فقر، جهل، بیکاری و عوارض فاجعه بار ناشی از آن ها در دوره پهلوی است که شرق و غرب ایران را درنوردیده است. چنان که دستاورد این پژوهش مبتنی بر ساختار و درون مایه این آثار که متأثر از اندیشه های ناتورالیستی هستند، چنین است: نقل وقایع و حوادث به ساده ترین صورت ممکن انجام می پذیرد، گاهی داستان به وقایع نگاری و گزارشی از حوادث و شرح احوال نزدیک می شود. زبان داستان ها بی هیچ تعقید و پیچیدگی، روان و ساده است و تشبیه، استعاره، مجاز، اصطلاح ها و ضرب المثل های محلی آن ها را آراسته است، اگر چه این ویژگی مانع از رویکرد آثار به زبان گفتاری و محاوره نیست.

اغلب داستان های کوتاه این دو نویسنده از ویژگی های فنی و ساختاری شیوه های نوین داستان سرایی برخوردار نیستند و جنبه های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در آن ها بر وجه زیبایی شناختی و ساختاری آن ها برتری دارد، چون درویشیان و دولتی آبادی نویسندگانی هستند که در فضای اختناق و خودکامگی حاکم بر جامعه ایران دوره پهلوی، در آثارشان به تعهد اجتماعی بیش از رسالت ادبی روی آورده و منادی نابسامانی ها، بی عدالتی ها و ناروایی های اجتماعی هستند. پیام داستان های کوتاه این دو نویسنده ترویج انسان دوستی و تبیین فضاهای اجتماعی دوره پهلوی با تکیه بر رسالت نویسندگی است، چنان که شخصیت نویسندگان در این داستان ها با ستم دیدگان و درماندگان عجین شده و می توان ادعا کرد، این دو نویسنده نیز از جنس مردم همین جامعه هستند.

منابع و مأخذ

- بیگزاده، خلیل و خسروی، مجید (۱۳۹۴)، «کارکرد سبک فردی نویسندگان مبدع و خلاق در طبقه بندی نثر فارسی»، فصلنامه تخصصی سبک شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)، سال هشتم، شماره چهارم، صص ۱-۲۱.
- تمیمی آمدی، عبدالواحد (۱۳۶۶)، غرر الحکم، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- ثروت، منصور (۱۳۹۰). آشنایی با مکتب های ادبی، چاپ سوم، تهران: انتشارات سخن.

- حسن‌لی، کاووس و مجرد، ساناز (۱۳۸۸)، «بررسی محورهای اصلی و شیوه گسترش روایت در کلیدر»، بوستان ادب شیراز، شماره ۱، صص ۹۲-۱۰۷.
- درویشیان، علی‌اشرف (۱۳۷۷)، چهار کتاب (از این ولایت، آبشوران، فصل نان، همراه آهنگ‌های بابام)، چاپ اول، توپسرکان: نشر تاخ.
- دولت‌آبادی، محمود (۱۳۶۸)، کارنامه سپنج (مجموعه آثار دولت‌آبادی)، سه جلد، چاپ اول، تهران: انتشارات بزرگمهر.
- رحیمی، روح‌الله (۱۳۸۶)، سیری در قصه‌های علی‌اشرف درویشیان، نشریه چيستا، شماره ۲۴۴ و ۲۴۵، صص ۲۹۷-۳۰۲.
- سیدحسینی، رضا (۱۳۸۵)، مکتب‌های ادبی، جلد ۱، چاپ چهاردهم تهران: انتشارات نگاه.
- شریفیان، مهدی و رحمانی، فرامرز (۱۳۹۲)، «تحلیل عناصر ناتورالیستی در داستان‌های محمود دولت‌آبادی»، مجله ادب فارسی، دوره سوم، شماره، صص ۱۴۹-۱۶۸.
- شیخاوندی، داور (۱۳۵۳)، آسیب‌های اجتماعی، چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران.
- شیرى، قهرمان (۱۳۸۳)، «ویژگی‌های اقلیمی در داستان نویسی کرمانشاه»، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره ۷۹، صص ۵۴-۶۵.
- شیرى، قهرمان (۱۳۸۷)، مکتب‌های داستان‌نویسی در ایران، چاپ اول، تهران: نشر چشمه.
- عطفی، علی‌اکبر و سپهوند، طاهره (۱۳۸۷)، «بررسی عناصر داستانی در رمان سال‌های ابری»، نشریه زبان و ادب، شماره ۳۷، صص ۸۲-۱۰۶.
- گرجی، مصطفی (۱۳۸۷)، «بررسی و تحلیل عناصر بومی، دینی و ملی بزرگترین رمان فارسی»، پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره ۱۱، صص ۲۵۵-۲۷۲.
- میرصادقی، جمال (۱۳۸۲)، داستان‌نویسان نام‌آور معاصر ایران، چاپ اول، تهران: اشاره.